الحمد لله العظیم والصلوٰة علی رسوله الکریم

که این اوراق چند دلپسند

[illegible]

مختصر فضائل خلفاء نبیل

[illegible]

در مطبع علوی محمد علی بخش خان [illegible] طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

نثني لمن تفضل علينا باخص فضله واعمه ونثنيه على الافضل الذي فضل الثلثة على
ابن عمه واله الطاهرين والرابع الذي دمغ المفضل له اياه بسليط فمه
واصحابه الطاهرين والاول والثاني والثالث الذي اصطبغ فسيكفيكهم الله
ببسيط دمه وبعد هذا این سطری ست چند و شطری دلپسند بر سبیل استعجال در رد عقائد بد اهل خیال
حسب ایمای بعضی عظمای پهلواری مدظله الباری که تقریر ایشان را البسط تحریر کشیده در نیجا بسان آید
ومن الله المامول ان یوقعه فی حیز القبول فاقول وبحوله اصول قال المستفتی الاعظم

چه میفرمایند علمای شریعت و طریقت ما اهل السنة والجماعة در حق کسیکه خود را از اهل سنت وجماعت وانمایند

اقول بحول الاعلم درین شطر زبان وانمایند خود را از اهل سنت وجماعت ه فرقه بنظر می آید یکی محجوبه
ودیگری مستوره غیب گو که آنها در پرده تقیه و تزویر ستم بر جان بیچاره اهل سنت می نمایند و اینها بلباس باعلان ما
حضرات چشت ملایک سرشت بجرده توریه و تدبیر در ایشان می آیند حال ایشان بدتر از ان بکیشان است احیای
عزاداری وایما بتعزیه برداری شعار دارند وبخاک بیزی وخاشاک بیزی سر وکار بنوحه و بکاور دمو رود ست او برآ
صبحه وصدا هر جا موجود بدعت مذمومه را سنت معلومه فهمیده اند و سنت معلومه را بدعت ملومه دیده اند نه از
دینیات خبری و نه بر یقینیات نظری بسیاری ازین زواری و بیشماری ازین عیاری در حدود لکهنو موجود
بلکه خود در لکهنو مشهود که با وصف دعوی حدیث دانی و معرفت کتاب آسمانی بتقلید پیران و بیباکی این آن
گرفتار اقسام خرافات و جزافات هستند عقیده مستفسره ایمان ایشان است بلکه ایمان ایشان را ایشان هر گرا
هر دو فرقه از اهل سنت نیند گو در زی و لباس ایشان زیند ه بهر رنگیکه باشد جامه پوشند من انداز
قدشان می شناسم پس قال المستفتی الاعظم در عقیده خود تفضیل حضرت علی بر اصحاب ثلثه یعنی حضرت ابوبکر صدیق
و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان رضی الله عنهم دهد یا گوید که تفضیل حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در
امور سیاست مدن ست نه تفضیل از جهت دیگر فضائل و نه در امور باطنیه ست یا گوید که در ولایت باطنی
اصحاب ثلثه را دخل نیست یا گوید که این اصحاب ثلثه را از خلافت فضیلت شد نه از سابق اقول بحول الاعلم مخفی نماند که
ظاهر ازین عبارت دو جا تکرار بی فائده اتفاق افتاده یکجا در قولش که در ولایت باطنی الخ و دوم جا در قولش که

این صحابهٔ ثلثه را از خلافت زیرا که قول اول و قولش که نه در امور باطنی صراحةً و قول ثانی و قولش که تفضیل
حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در آنجا اشارهٔ اتحاد معنی دارد مگر آنکه در اولین باجمال و در آخرین بتفصیل لفا
پیدا کرده آید بهر حال بعد رفع قضیهٔ تکرار خلاصهٔ تقریر آنست که ما را بچند امور راجع میگردد یکی اعتقاد افضلیت
جناب مرتضوی بر حضرات ثلثه خلفای نبوی دوم اعتقاد افضلیت حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در سیاست مدنیه
نه از سابق سوم اعتقاد افضلیت جناب رابع از جهت دیگر فضائل و در ثلثه نه از آنجهت چهارم اعتقاد افضلیت
آنجناب در ولایت باطنیه و اعتقاد عدم افضلیت ثلثه در آن پس هر یکی ازین اعتقادات اربعه نامشروع است
و عند الشرع باطل و نامسموع اما اول از آنکه در تفضیل شیخین بر ختنین هیچکس را از اهل سنت کلامی نیست چه صحابه
و تابعین و ائمهٔ اربعهٔ مجتهدین و سائر مسلمین از صوفیه و متکلمین و مشائخ زمن فقرنا بعد قرن اجماع کرده اند
برینمعنی که شیخین فیما یحصل به فضیلة عند الله افضل از ختنین اند و این اجماع و اتفاق ایشان اعظم است از اجماع
و اتفاقی که ایشان بر اثبات شفاعت شافع المذنبین در حق اهل کبائر و خروج ایشان از نار دار البوار و قتال
خوارج و ضلالت روافض و من یحذو حذوهما من فسقة الاشرار نموده اند آری در تفضیل جناب ذی النورین بر جناب
ابو الحسنین بعضی از محققین را در اول حال توقفی و ترددی بوده آخر کار چون حقیقت حال بر ایشان هویدا و آشکار گردید
نوبت رجوع ایشان بجانب مذهب جمهور رسید حتی نطق لسانه بالصدق و اعترف هو بنفسه من انه فضل
عثمان علی علی فقد ازری بالمهاجرین و الانصار و ما ادری باجماع علما و الامصار و لهذا در مبتدع و عدم
مبتدع بودن مخالف این عقیده از امام احمد دو روایت آمده ارجحهما و اشهرهما الاول کما هو مبسوط فی موضعه
و بالجمله هرگاه تفضیل ثانی الختنین بر اولهما بپایهٔ ثبوت نرسد تفضیلش بر احد الشیخین یا شیخین چه رسد حالا هر که
براه خلاف ماثور و جمهور رود در حقیقت از اهل سنت نیست گو خود را در اهل سنت وانماید دوم از آنکه سخن فهمی
صاحب این عقیدهٔ باطله معلوم شد که شاید از کلام متکلم و الافضلیة بترتیب الخلافة فضائل ثلثه را بسبب سیاست مدنیت
در روی حصر فهمیده و نشنیده یا در کتب معتبره ندیده که فضیلت حاصلهٔ ایشان بعد الخلافة بسبب سیاست مدنیه
دیگرست و فضیلت حاصله در ایشان قبل الخلافة که همان سبب انعقاد خلافت ایشان گردیده دیگرست اولی
نه محتاج بیانست که خودش معترف بآنست لیکن بیان ثانی آنکه افضلیت ایشان از مجرد اسلام ایشان تا
انعقاد خلافت اگر ثابت نباشد سائر مدعیین خلافت از مهاجرین و انصار فضلا عن عترة الرسول المجتبی
در دعوی خودها متساویة الاقدام باشند و هو کما تری پس ثابت شد که افضلیت ایشان در هر حالت قبل الخلافة
و بعد الخلافة متحقق ست بلکه بطریق اولی و اول نیز چنانچه ثبوت اینمعنی در قرآن و احادیث موجود اما القرآن فقوله تعالی
وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ

فی سبیل الله و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
و این آیه باتفاق و تحقیق در حق حضرت صدیق رض نزول نموده که او را خداوند تعالی بلفظ اولو الفضل یاد فرموده و آن
الاحادیث فما فی تیسیر الوصول عن ابن عمر رض قال کنا نفاضل بین الناس زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم فنقول ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ولا ینکر ذلک علینا وعنه کنا فی زمن رسول الله
لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی لا نفاضل بینهم و سوم
از آنکه مراد از افضلیت موجوده در کلمات متکلمین اکثر ثوابا عند الله باکسب من خیر آمده لا لانه اقرب نسبا واشرف و ما
ذلک در ینصورت مراد از جهت دیگر فضائل اگر قرب و قرابت و نسب و شرافت باشد خود از نفی لا لانه اقرب نسبا الخ صحیح گر
و اگر امور باطنیه باشد از لفظ و ما اشبه ذلک از بهم باشیده قال فی العقائد الجلالیة والذی وقع الاختلاف فیه
هو الرجحان من حیث الثواب لا الرجحان من حیثیات اخر فلا ینافی ذلک رجحان الغیر
فی احاد الفضائل الاخر ولا فی مجموع الفضائل من حیث المجموع حاصل که افضلیت متنازع فیه
درینجا بمعنی کثرت ثواب است که آن جزای طاعت و عوض عبادت باشد چنانکه عند اطلاق الافضلیة همین معنی متبادر
نه قرب و قرابت و نسب و شرافت و نه امور باطنیه که عبارت از رجحان در سعادت شهودست و سیاتی معنی هذا الرجحان
فی الآتی و چهارم از آنکه ولایت باطنیه غالبا بر سه معانی می آید یکی علم باطن مخالف علم ظاهر چنانکه مذهب قرامطه است
پس حاشا که جناب رابع متصف باین ولایت بوده باشند فضلا عن الثلثة زیرا که در اتصاف باین ولایت تعطیل شریعت
لازم می آید و بجای خود مفروغ عنه است که طریقتیکه مخالف شریعت باشد اعتبار می را نشاید دوم صفات قلبیه که آنرا
طریقت گویند چون زهد تقوی خوف خشیت و غیرها که بحسب استعدادات مختلفه بالآخر باعث بر ظهور کرامات و صدور خرق
عادات میشود پس درین صفت تخصیص جناب رابع وجهی ندارد چه حضرات ثلثه بافضلیت از غیر خود درین صفت
نزد محققین معلوم اند بوجهیکه آینده بخوبی معلوم خواهد شد سوم رجحان در سعادت شهودیکه در مقابل کدام چیز نیست زیرا که
اهل باطن از ارباب مجاهدات و اصحاب ریاضات که معبود حقیقی را عبادت میکنند ازین عبادت مقصود نه رجای ثواب است
نه خوف عذاب بلکه مقصود ایشان آنست که بهمه وجوه دانند که آن معبود تعالی شانه و تعظم برهانه مستحق عبادت ست
و بس نه هیچ چیز دیگر الغرض پس این نعمتی ست که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر اشارت بآن میکند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء پس این قسم فضیلت علی ما فی کتاب النواقض لظهور الروافض مبحوث
عنها نیست زیرا که مجهول ست پس بنا برین نتوان گفت که فلان من حیث الباطن افضل ست از فلان درین صورت
اتصاف بافضلیت بود در علم خیر البریة بدین فضل ما متوند درین خفاست فلا خفا فی سخافة قوله نه در امور باطن فافهم واستقم قال
المستغنی الاعظم پس بر معتقدین این نسخها اطلاق تفضیلیه مخالف اجماع هست بانه اقول بحول الاعلم بر معتقدین

این اعتقادات فاسد اطلاق تفضیلیه و خلاف اجماع برجای خود ست هر که با وجود بد عقیده حسن ظن دارد نزد من این هر دو از
اهل هوا و مخالف اجماع علما و از رافضی سنی نما محسوب خواهد شد که هر دو ضال اند و مضل و بر ایشان خوف کفر ست
یا خود کافر اند زیرا که از روی مسئلهٔ تقیه مجاز پس ایشان مکروه است بشدت کراهت یا فاسد یا باطل و ذلک جزاء الظالمین
فقال المستفتی الاعظم بینوا توجروا اقول لا حول ولا قوة الا بالله الاعلم وقد بیّنتا نا بیانا شافیا لا مزید علیها
وبرهانات وافیات یرجع الیها فاجرنا الله جزاء الماجورین وما اسئلکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین این ست جواب لفظی آن استفسار متفنن حالا بر اصل این بحث
میپردازیم و حقیقت حال را پوست کنده میگوییم که تحقیق افضلیت مبحوثه موقوف ست بر معرفت دو چیز یکی صفات
کمالیه پیغمبر که از جهت پیغمبری در وی حاصل اند دوم تشبه با آن صفات کمالیه اول چون علم کامل و عمل بی ریا و مراعاة
اقسام سیاستها و دعوت خلق بسوی خدا و نشر دین بعلم و کتاب فی الآفاق و الاعماق که این قسم معاملات را شریعت
خوانند و همچنین صفات قلبیه که بهان مقصود اصلی ست و این قسم حالات را طریقت دانند دوم حاصل شوانند شد دیگر
را بهمین طور که در علم مثلا ایمان و تصدیق قلبی و صحبت دائمی و فراست صادقه و کیاست حاذقه و امثال آنها
از وی ظهور نماید و در عمل امر معروف و نهی منکر و تربیت مردم بموعظت و خطبه بنهجی از وی صدور فرماید که در
نفوس و ذوات مردم اثرها پیدا نماید و در مراعات اقسام سیاستها که عبارت ست از تهذیب اخلاق و تدبیر
منزل و سیاست مدن بوجهی معامله کند که امت بروی مختلف و از وی متخلف نگردد و تا سعد و بدون سل سیوف
و طعن رماح کار سرانجام یابد و هنگام جنگ و جهاد نصرت دین و رعایت حقوق مسلمین بقدر شفقت ایشان
مطمح نظر باشد و در دعوت خلق بسوی خدا خود بخود مشرف باسلام شوند تا بدیدن حال و شنیدن مقال او جمعی
از مخالفین این شرف یابند و شوکت اسلام و عزت مسلمانان دوبالا گردد و چون نوبت بجهاد و عناد رسد او را در
حل و عقد و جمع رجال و قمع و قتال اهل کفر و ضلال دخل کمال باشد و در نشر دین بعلم کتاب و سنت علمیکه از پیغمبر
علیه السلام فرا گرفته است از قرآن و حدیث در ترویج آنها سعیها بکار برد و در امصار و اقطار مشهور و منتشر
گرداند تا واسطه باشد در پیغمبر و امت او و قرآن را در نماز و خارج نماز تلاوت کند و در احادیث مرویه از پیغمبر بارشاد
طرق روایات و انسداد ثغور اختلافات باجماع و اجتهاد اهتمام نماید و در آفاق و اعماق در زمان پیغمبر و بعد آن نیز تا
بر بذل مال و استخلاص عبید از دست کفار بد مآل و مبارزت با اخوان و اقران و امثال آن آماده باشد و در صفات
قلبیه بر خوف و خشیت و رجا و بیم و رضا و تسلیم و ورع و تقوی و زهد که عبارت از اعراض دنیا و ما فیها از تقلل در معاش
و لذات ست همگی نظر دارد تا کرامات عجیبه و خوارق غریبه از وی مشاهده شوند پس هر کس که با این اسلوب بصفت مذکوره
بالصفات سبعه پیغمبر نصیب خواهد شد البته از ترتب فائده برآن ناگزیر ست و این فائده را اثر گویند که مستفاد از

و هرگاه فی ثواب و ثواب بمساوات ممتنع است فلا محالة بملاحظهٔ همان صفات بینهما تفاوت خواهد بود خواه آن تفاوت نوعی که
ظهور آنها در صناعت مجوثه بحسب اغراض طبقات امم انفع واتم واقع خواهد شد بنسبت بظهور آنها در بعض نوع
آخر خواه تفاوت مقداری که در بعض آن صفات بکثرت یافته خواهند شد و در بعض دیگر بقلت قسم اول چون صفت علم منقول
که حفظ آن باعتبار خروج از احتمال اشتباه و تعارض انفع ست از سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله چون یکه اوثق باشد
درین علم از روی حفظ و ضبط بهتر ست از آنکه فهم ثاقب دارد و در ان اوهام راه یابند و همچنین ست شجاعت که گاهی
شایانه سپاه باشد که برای تو تدبیر مهمات سر انجام یابند و گاهی یلانه که بشمشیر و تیر معظمات با اختتام انجامند اما بنسبت
بخلافت کبری اول انفع ست بنسبت بثانی و قسم دوم چون صفات کثیره متفاوته خلفای راشدین که بعضی از انها
مختص بیکی گردیده میشود و این هر دو قسم تفاوت نیز از ترتیب فائده ضروری دارد و این فائده را اکثریت ثواب نامند که معبر است
از افضلیت درین صورت هر که افعال و اعمال او متحقق شود باکثریت ثواب همان فاضل باشد لیکن فاضل درینجا حضرت ابوبکر است
زیرا که افعال و اعمال او از صحبت خالصه پیغمبر و ملازمت صحبت و فنای کلی در رضای وی بوجهیکه در هیچ حال راه مخالفت نمی یابد
و جانفشانی و بذل مال و جاه در حب آنحضرت و افشای اسلام و غیرها متحقق ست باکثریت ثواب پس حضرت عمر زیرا که افعال
و اعمال او از قیام بحل و عقد ملت و تمهید اسلام و در اقطار و اکناف بالملاحظهٔ التعظیم دین صاحب دین و غیرها اقرب الی الثواب است
باول پس حضرت عثمان زیرا که افعال و اعمال او از اعانت بمال و انجام نفس هنگام ثوران داعیهٔ شهوت و غضب با حفظ
و اقرار بفور طهارت و عبادت و تلاوت و صلهٔ ارحام و حسن سلوک باهر و فلذه کبد خیر الانام و غیرها اقرب ست بدوم پس
حضرت علی زیرا که افعال و اعمال او از ذکاوت ثاقب و سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله در قضایا و فتاوی و شجاعت و قرابت
قریبه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غیرها قریب ست بسوم بدلیل آنکه هر یکی ازین صفات مترتبه هر یک ازین حضرات
بحسب حاجات طبقات امم و اکثریت از غیر فیما بینهم علی وجه الاتم بظهور آمده و بر تحقق همین دو معنی مدار افضلیت است
و هما تحققا فی الثلثة بترتیب خلافتهم اکمل ما تحققا فی الرابع فثبت ان افضل البشر بعد نبینا
صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضوان الله علیهم و ازینجاست که در نصوص قطعیه
این افضلیت اشاره بترتیب نیز منصوص فرموده اند قال الله تعالی لَا یَسْتَوِیْ مَنْ اَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ
وَقَاتَلَ اُولٰئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وَکُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ
الْحُسْنٰی از محمد بن فضیل مرویست که نزلت فی ابی بکر لانه اول من انفق المال علی رسول الله فی سبیل
الله و اول من قاتل فی الاسلام و گویند که نفقه کنندگان بعد فتح حضرت عمر و حضرت عثمان بودند چه از جناب رابع نفقه
مروی نشده نه قبل فتح و نه بعد آن و یؤیده الترتیب فی الافضلیة ما فی سنن ابی داؤد من حدیث ابن عمر قال کنا
نقول و رسول الله حی افضل امة النبی بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان و کفاک شاهدا ما روی الحکم ابن حجل

عن علی رض انه قال لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتری و از محمد بن حنفیه مرویست که
پرسید او از پدر بزرگوار خود علی بن ابی طالب که یا ابت من خیر الناس بعد رسول الله قال ابو بکر قال ثم
قال عمر قال ثم انت قال انا رجل من المسلمین و چون افضلیت شیخین مستلزم افضلیت ذی النورین هست پس
حضرت ایشان نیز افضل باشند بر جناب مرتضوی و لهذا درین روایت سوال از فضیلت جناب عثمان حاجت نیفتاد
فتم المرام و ما احسن الوفاق بین التصریح والاستلزام باقی ماند درینجا بحثی باشد دمه قلیله که بعد ملاحظه صحیح مرام و احاطه اطراف
کلام تعداد فضائل چند جزئیه در جناب مرتضویه و عدم اعتداد آن در خلفای ثلثه مصطفویه تشبث مینمایند و براه غلط
یا تغلیط می درآیند و ایشان بعضی متقشفانند از ناظرین کتب احادیث و غیرها که جز و براقیت بکشف حقیقتی نبرده اند
به و سبب یکی آنکه در طی مراحل جمع مختلفات و منع شتات که از اساتذه فن میسر تواند شد درین مسئله خصوصا و در
مسائل دیگر عموما دست و پا گم کرده اند دوم آنکه بر شنیده شبهات مفتن طوسی و شیخ حلی از متقدمین قاصرین و تنبیه مفتری یا
مومن جابلسی و کنتوری از متحدثین معاصرین فریب خورده رقبه تقلید بر ربقه تقلید ایشان محکم بسته اند هرچند مقام مقتضی
بسط در کلام هست اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بنقل یکی از هزاری و اندک از بسیاری بمن بعد تنبیه آن بنابر تشحید
اذهان اخوان شیخ مییاییم و سنت باهل ایمان می نمایم پس میگوییم که آن اهل شقشقه در اسفار و زبر خود مزبور و مذکور
نموده اند که فضائل دینیه بر سه گونه است جنس محصور اند یکی نفسانیه چون ایمان و علم ظاهر و علم باطن و زهد دوم بدنیه چون
قیام شبینه و صیام روزینه و بذل و جهاد سوم خارجیه چون شرافت نسب و قرابت با سرور کائنات علیه و علی آله التحیات
والتسلیمات پس هر یکی ازین صفات ستة و امثال آنها که در تحت فضائل ثلثه مذکوره باشد بر وجه کمال بالاقرنیه علیها
منحصر و موجود هست در جناب ابو الحسنین نه در شیخین فضلا عن ذی النورین لاجرم جناب ایشان افضل باشند بر ثلثه
و هو المدعا هذه ملخصات من تقریراتهم و ملتقطات من تحریراتهم **اقول** بالله التوفیق و بیده اعنة التحقیق هرگاه
فضائل نفسانیه از قبیل مقاصد اند و فضائل بدنیه و خارجیه از قسم وسائل در صورت فضائل بدنیه وقتی اعتبار
که از فضائل نفسانیه صدور یابند والا لازم آید که نماز و جهاد و انفاق مثلا بغیر ایمان و بلانیت نماز و صدقه معتبر باشند و نیز
فضائل خارجیه وقتی اعتبار دارد که سبب اقع شود در حصول فضائل بدنیه والا لازم آید که پسر کافر کدام نبی بر پیغمبر مسلم
کدام غیر نبی افضل باشد پس بالذات فضائل نفسانیه بکار است و لها الاعتبار و هیچ شکی نیست که هر که درین فضائل
مشروحه اکمل است همان افضل هست حالا بنظر انصاف و دور از اعتساف ملاحظه باید کرد که درینها کدام از ینها تیز
اکملیت رسیده است که متصف بافضلیت گردیده پس بعد تتبع کتب فن دریافته میشود که اگرچه در ریاست
فضائل ثلثه حضرات اربعه شرکت دارند اما بترتیب خلافت خود ها سابق از لاحق در افضلیت فائق بر اعلی آمده
و دلیل این دعوی از بیان همان اشیاء ستة تحت فضائل ثلثه تفصیل واضح تواند شد **فاقول** مخفی نماند که هر

از این صفات تسعه تو زیبا از دو نوع خالی نیست مثلاً ایمان دو نوع ست یکی انفع فی الحال دیگری انفع فی المآل
وهمچنین علم ظاهر یکی شرایع ست دیگری علم حوادث از جفر جامعه وغیره وهمچنین علم باطن یکی تهذیب باطن ست
بصحبت وغیره دیگری معارف دقیقه از مسئله وحدت وجود وغیره وهمچنین زهد یکی حقیقی ست از کم رغبتی در لذات مالیه
وبدنیه واولاد واقارب وحواشی دیگری شرعی وهمچنین قیام شبینه یکی محققه مشهوده دیگری مقدره مجوزه وهمچنین صیام
یکی ممدوحه ودیگری مقدوحه وهمچنین بذل یکی سراً وعلانیةً دیگری عدم احدهما یا عدم کلیهما وهمچنین جهاد
یکی بتدبیر ومال وشمشیر دیگری بشمشیر دون المال والتدبیر وهمچنین شرافت نسب وقرابت با پیغمبر یکی بعیده دیگری قریبه
پس در هر یکی ازین انواع هیژده گانه انواع اولیه اینها در فضیلت وحصول مزیت اکمل واتم واقع شده است
وآنها بترتیب خلافت در خلفاء ثلثه ماثور اند چنانکه انواع ثانیه در جناب ربع مشهور تفصیل این اجمال وتحلیل این اشکال
آنکه ظاهر ست وبر اهل علم ماهر باهر که فی الحال در ان زمان بمجرد ایمان آوردن حضرت ابوبکر بدعوت ایشان حضرت عثمان
وطلحه وزبیر وسعد بن وقاص وجمعی کثیر شرف اسلام اندوختند ورسم وراه آن آموختند وهمچنین بمجرد حصول ایمان
حضرت عمر ونکول ایشان از ادیان دیگر عزت اسلام وشوکت دین بین الانام شروع گردید واعلای کلمة الله بموقع
رسید وهمچنین هنگام ایمان حضرت عثمان بنمایش وحق نمایش ایشان باوجود تحمل ایذای عم خودش باعث ایمان
بسیاری از بدکیشان شرف اندوز اسلام شدند پس ایمان این حضرات فی الحال انفع واقع شده وبایمان حضرت علی
فی الحال این امور صورت ظهور نبسته زیرا که جناب ایشان در اوائل حال از حیات ابوطالب لغایت وفاتش بجهت
خوف وسنین وسوف و براظهار ایمان واعلان قدرتی نمیداشت تا بدعوت وبیان چه توان پرداخت وحال علم شرایع
اصحاب ثلثه امری نیست که اخفا توان کرد چه کمال حضرت ابوبکر درین علوم بجای رسیده بود که بحضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قضا مینمود وفتوی میداد وامر ونهی میفرمود تا آنکه استحقاق استخلاف در نماز واقامت مناسک قبل حج پیغمبر یافت
واصحاب ثلثه وغیر ایشان بلا انکار درین کار اقتدا واتباع اختیار کردند وبعد پیغمبر در اکثر مسئله که خودش حکم فرموده
چون حصه جد واخوة احدی در ان خلاف واختلاف ننموده وسیدنا حضرت علی رض بعض حدیث را از وی آموخت
وتصدیق کرد چنانچه در بعض سنن موجود ست عَنْ عَلِیٍّ رض قَالَ كُنْتُ اِذَا سَمِعْتُ مِنَ النَّبِیِّ صلعم حَدِيثًا نَفَعَنِیَ اللهُ
بِمَا شَاءَ اَنْ يَنْفَعَنِی مِنْهُ وَاِذَا حَدَّثَنِی غَيْرُهٗ اسْتَحْلَفْتُهٗ فَاِذَا حَلَفَ لِی صَدَّقْتُهٗ وَحَدَّثَنِی اَبُوبَكْرٍ
وَصَدَقَ اَبُوبَكْرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلعم مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّی رَكْعَتَيْنِ
يَسْتَغْفِرُ اللهَ اِلَّا غَفَرَ لَهٗ ولهذا در صحیحین از ابوسعید آمده که كَانَ اَبُوبَكْرٍ اَعْلَمَنَا بِالنَّبِیِّ صلعم پس این قسم امور
دلالت میکنند بر غایت علم وبراعت صدیق اکبر وهمچنین موافقت علم حضرت عمر بنصوص از موافقت علم حضرت علی
بدانها باکثریت ماثور ست چون مسئله خلیه وبریه وعدت متوفی عنها زوجها تا آنکه علمای حرمین وبصره وکوفه ترجیح داده اند

قول حضرت عمر را بر قول حضرت علی و لهذا ابن مسعود نه عشر علم را بذات حضرت عمر موجود می‌پنداشته و در یک عشر باقی سائر
مردم را شریک می‌انگاشته و همچنین علم حضرت عثمان را از جمع قرآن و استنباط قراءات از رسم خط آن قرآن در یافت بخلاف
حضرت علی که هرگز بمرتبهٔ علم شیخین نرسیده و نه قرآن را بسلک جمع کشیده و لهذا در حفظ مجتمع و یادگرفتنش تمام عمر را
هنوز در مردم قیل و قال ست و نسبت و اختصاص جفر جامعه و همچنین مصحف فاطمه و ناطقه و غیرها بذات پاکش مثل نسبت
و اختصاص احکام نجوم در رعود و بروق و قرعه و رسائل اخوان الصفا و الکدر و غیرها که منسوب بحضرت امام جعفر
همه باطل و بی اصل ست زیرا که در مسند احمد از ابو الطفیل مرویست که فرمود حضرت علی مَا خَصَّنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ
بِشَیْءٍ لَمْ یَعُمَّ بِهِ النَّاسَ کَافَّةً و بر تقدیر صحت نسبت و ثبوت آن مستلزم قدح ست نه موجب مدح تا مثبت
افضلیت باشد فافهم و حال تهذیب باطن شیخین بصحبت و غیر آن پس نزد ارباب ظاهر و باطن هر دو روشن تر
از صدور و ظهور آثارش که کرامات و خوارق عادات ست چون خواب دیدن حضرت صدیق در اوائل ایمان و در
وقت وفات بسند غریب و حدیث زیادت طعام بروایت بخاری و قصهٔ ساریة الجبل باتفاق صحت آن و ماجرای
رود نیل بسند غریب لا باس به و امثال ذلک و همچنین کرامات جناب عثمان بسیار منقول شده اما مثل کرامات جناب علی
نزد محققین بطریق نقل صحیح ثابت نشده کذا قالوا و نسبت و اختصاص مسئلهٔ وحدت وجود بجناب مرتضوی اصلی ندارد
چه در صحیحین از انجناب مؤکد بقسم مرویست که وَالَّذِیْ خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ مَا عَهِدَ اِلَی النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ شَیْئًا لَمْ یَعْهَدْهُ اِلَی النَّاسِ اِلَّا فَهْمًا یُؤْتِیْهِ اللّٰهُ فِی الْکِتَابِ پس در طبقهٔ صحابه و تابعین
و تبع تابعین بحث ازین مسائل اصلا نبوده و از متاخرین آنانکه بآن قائل شده مستند ایشان صرف مکاشفت است
نه معونت نقل و حال زهد حقیقی اصحاب ثلثه مشهور و بر هیچکس مستور نیست چه حضرت ابوبکر همگی مال خود را فی ذات الله صرف گردانید
و مستضعفین مؤمنین را که بدست کفار نابکار بانواع تعدی و تعذیب اسیر و گرفتار بودند بصرف کثیر وارهانید و در خلافت
خود توسع در مال پیدا نفرمود بلکه هرچه از سهام و مغازی از عطیهٔ نبی حجازی یافته بود آنرا هم مصروف بیت المال نمود
و کدام جاریه نگرفت و احدی را از خویشاوندان بر نواحی بلاد اسلامیه عمان حضرموت بحرین یمامه طائف مکهٔ معظمه
و سائر اعمال حجاز نه گماشته و کسی را از فرزندان خود با وصف لیاقت بهر استخلاف مقرر نداشته حتی برای عیال چیزی
از عقار و اموال بطریق مدد معاش هم نگذاشته و همچنین حضرت عمر در بعض خصائل این هر دو شریک وی بوده و فردی را بر
ممالک محروسهٔ مذکوره و هم بر مصر و شام و فرس و خراسان و غیره نفرستاد الا النعمان بن عدی را آنهم او را بزودی معزول ساخت
و همچو عبد الله پسر خود را شایستهٔ خلیفه بودن نفرموده و از قسم املاک منقوله و نامنقوله برای معاش او و معاش دیگر اعقاب ترک ننمود
و همچنین انفاق و اعتاق حضرت عثمان ماثور ست و کم رغبتی از لذائذ خصوصا عدم ارادهٔ تزوج دختر کافر بعد دختران نبی
مشهور و بر انجام نفس که در ایام فتنه بتحمل بسر برده و چه قدر خون جگر که نخورده بر واقفان آثار و عارفان اخبار مشهور

بخلاف جناب رابع که در پنجا توسع تمام در مال بهم رسیده بود و ازان چیزی فی ذات الله صرف نگردیده و پشیزی در
بیت المال نرسیده تا بدیگر الفاق و اعتاق چه رسد محمد پسر خوانده به مصر تعیینات گردیده و از اقربا از اولاد حضرت
عباس عم خیر الناس عبد الله به بصره و عبید الله به یمن و قثم به مکه و معبد به مدینه مقرر شدند و جعده ابن جبیره که
پسر ام هانی بنت ابی طالب همشیره زاده خودش بود حکومت خراسان یافت و حضرت امام حسن اکبر اولاد که همانا
استخلافش باعث خنکی چشم و راحت جان ماسنیان تواند بود بخلافت منصوب فرموده شدند و عزم بالجزم شد
که دختر ابو جهل لعین بر دختر سید المرسلین آورده شود بعد شکایت زهرای بتول از حضرت رسول بغضب تمام ارشاد شد که
وَاللهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللهِ عِنْدَ رَجُلٍ اَبَدًا اِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا
رَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا اٰذَاهَا و چهار زوجه و نوزده ام ولد سوای خدم و عبید و بست و چهار اولاد از ذکور و اناث بحساب
آمدند و برای ایشان در حالت حیات و بعد ممات ضیاع و عقار مهیا گردانیده شد و از بغاة و عداة خودش از مارقین بیشک
مامور القتال بودند و از قتال ناکثین و اهل صفین که بقول مالک و احمد و غیرهما ازین قبیل قتال فتنه بوده تقاعدی و تحملی نرفته
پس درین هر دو قسم زهادت که هر یکی ازینها محمود است و اول مخصوص بثلثه و ثانی بجناب رابع موازنه باید نمود و چشم پوشی
از تفرقه میان احمد و محمود نشاید فرمود و حال قیام متحققه مشهوده شیخین بروایت ابو قتاده در سنن ابو داود و ترمذی
اینچنین مرویست که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخانه ایشان تشریف آورده ملاحظه فرمودند که حضرت ابو بکر در نماز
و پست تر میخواند و حضرت عمر نیز در نماز است و بلند تر میخواند صبحش حضرت پیغمبر از سبب پستی و بلندی قرائت پرسیدند
حضرت ابو بکر بعرض رسانید که قَدْ اَسْمَعْتُ مَنْ نَاجَيْتُ يَا رَسُولَ اللهِ حضرت عمر بعرض پرداخت که اُوقِظُ الْوَسْنَانَ
وَاَطْرُدُ الشَّيْطَانَ يَا رَسُولَ اللهِ حضرت پیغمبر ارشاد فرمودند که يَا اَبَا بَكْرٍ اِرْفَعْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا وَيَا عُمَرُ
اِخْفِضْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا و کثرت قیام بعبادات شبینه آنچه از حضرت عثمان از نماز با نیاز بی نیازی و تلاوت قرآن
و غیر آن ثابت است حاجت بیان ندارد تا آنکه صفحه فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از خون شهادتش رنگین
و رشک نگارستان یاسمین سلاطین گردید و سر موازنه عبادات به حیدر بود ندیده و حقیقت قیام شبینه جناب مرتضوی در صحیحین و غیرهما
ضد این قیامها مذکور است با آنکه شبی پیغمبر خدا بخانه حضرت زهرا تشریف آوردند آن مقدسه و حضرت علی را در منام بصد آرام
یافتند سر بالین توقف فرموده آگاهانیدند که اَلَا تَقُومَانِ تُصَلِّيَانِ حضرت علی گفت يَا رَسُولَ اللهِ اِنَّمَا
اَنْفُسُنَا بِيَدِ اللهِ اِذَا شَاءَ يَبْعَثُنَا بَعَثَنَا حضرت پیغمبر گویان وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا
گویان جانب دولتسرا باز گشتند پس این حدیث دلیل صریحیست بر خواب شبی و بابت الفاظ بر مجادله با حضرت نبی مگر
آنکه گویند که صحیحین [illegible] با پیغمبر آن سخن گفتن عبادت شب طاعت رب بوده باشد و بس و حال صیام محمد و حضرت شیخین
موقوف بر دریافتن صیام [illegible] و عمر است لیس صیام [illegible] و عمر آن است که حضرت پیغمبر بضمن تعداد خصال حمیده خود میفرمودند

که انّی اصوم و افطر و اقوم و انام و اتزوّج النساء فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی و هرگز ثابت نیست که
حضرات ایشان در بجا آوری صیام مشروعه مخالفت این سنّت سنیّه قصداً و بالنیّه کرده باشند و تلاوت قرآن و کثرت
صیام و صلوة حضرت عثمان حاجت بیان ندارد آری از صیام مقیّد و حده مثل صوم وصال همه ایشان ممتنع بوده اند
اگر جناب مرتضوی مرتکب آن بوده ارتکاب بنا مشروع فرموده این مستوجب قدح است نه موجب مدح و الحق که
کثرت ازواج و اولاد آنجناب مانع این قدر صیام و قیام است فتامل و حال بذل حضرت ابوبکر از الّذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیة خود ظاهر است که این کریمه در حق وی نزول یافته وقتیکه
تصدق نمود چهل دینار ده در شب و ده در روز و ده در نهان و ده در عیان و حضرت عمر آنقدر انفاق فرموده که بعد
شهادتش درمی چند بروی قرض برآمده و حضرت عثمان در خریدن بیر رومه و الحاق آن در مسجد و خریده دادن
بیر رومه که انفاق نمود و بشارت ما ضرّ عثمان ما عمل بعد الیوم شنود اول دلیل است بر بذل وی اما
از جناب ابوالتراب این قسم ایثار و انفاق منقول نشده مگر قصه تصدق خاتم در حالت نماز و حکایت تصدق طعام
در لیالی سه گانه بود لیس آنهم اگر بپایه تحقیق رسد با کرم و همت ثلثه چه در زمان نبوت و چه بعد آنزمان باید سنجید
و کمی و بیشی مابین هر دو تعین باید و دید قصه عقیل ابن ابی طالب و مناقشت او با آنجناب بابت عدم عطا و تعیین
کم معاشی و خروج او بسوی معاویه و لحوق بوی مؤید این حال است و هذا المقال است و حال اقسام ثلثه جهاد حضرات ثلثه آنکه پیغمبر
علیه السلام در باب اکثر تدبیر دائماً که با شیخین اعنی با ذوالنورین مشاورت نموده اند و بران کار فرموده اند بعشر عشیر
و یسیر آن از جناب ابوالحسنین مروی نشده و از همین جا بوده که از نتایج حسن رای و ثمرات تدبیر صائب
حضرات ایشان با بسیاری از کفار جنگ و جهاد قائم بوده و بیشتری از بلاد معظمه و عباد محترمه بضبط اسلام آمده
و در عهد خلافت جناب ولایت مآب با خودها منازعت و موازعت بیش بوده غزو و جهاد بالکلیه و بعدم نموده
تا بجهه یکه کدامی قصبه و دهات فضلاً عن البلاد القصیرة و اعظم السوادات به تسخیر نیامده و همچنین در جهاد بمال که
در غزوه تبوک حضرت ابوبکر جمیع مال خود را صدقه نمود و حضرت عمر نصف مال و در جیش عسره حضرت عثمان سه صد و پنجاه
شتر و پنجاه اسپ که تجهیز فرمود از جناب مرتضوی این قسم منقول نیست آری آنچه درین قسم از وی منقول است این است
که محمد بن کعب قرظی روایت میکند که قال علیٌّ لقد رأیتنی مع رسول الله و انّی لاربط الحجر علی
بطنی من الجوع و انّ صدقتی الیوم لاربعون الفاً رواه احمد و جهاد تشنیع مشیر دون المال و النفس
باتفاق محققین بجای خود مقرر است که حضرات ثلثه درین قسم جهاد هم پیش قدم بوده اند و در میدان مسابقت
گوی تا هم ربوده الا جناب ثالث که در غزوه بدر از حضرت ایشان بسبب بیماری و تیمارداری جگر گوشه پیغمبر [illegible] داده
و در جمله آن انّ لک اجر رجل ممّن شهد بدراً و سهمه اتفاق افتاده و همچنین در غزوه حدیبیه [illegible]

حضرت پیغمبر برای صلحی در مکهٔ معظمه فرستاده بودند و در غیبت ایشان بیعت دست داده پس درین قسم چهارم
اگر غلبه و فوقیت جناب مرتضوی بر ثلثه خلفای نبوی بپایهٔ ثبوت رسد مثل غلبه و فوقیت براء بن عازب که صد کس را
از پهلوانان کفار تنها کشت و در غزوهٔ موته که نه قبضهٔ شمشیر ابدار بدست خالد ابن ولید شکسته و مقتولین او
از حد احصا گذشته خواهد بود درین صورت جز شجاعت یلانه که کمتر از شجاعت شاهانه باشد دیگر چیزی نخواهد بود
و حال شرافت نسب و قرابت با حضرت پیغمبر آنکه هیچ شک نیست که اصل شرافت نسبیه و قرابت قریشیه در حضرات
هم موجود ست مع فضل زائد و هو القرابة فی المدفن و المبعث و الدخول فی الجنة پس اگر
جناب مرتضوی با حضرت نبوی قرابت قریبه میداشت شیخین را قرابت و قربت هر دو حاصل بوده اگر آنجناب را
زوجه بود مثل فاطمه شیخین را دختران بودند مثل عایشه و حفصه که در عصمت و طهارت تا اولی چند آیه متصله نزول یافته
و در شان ثانیه حضرت جبرئیل صوامه قوامه فرموده و جناب ثالث را دو زوجه بودند مثل رقیه و کلثوم و اگر آنجناب
داماد پیغمبر ست عثمان هم داماد پیغمبر و اگر آنجناب ذو النور ست عثمان ذو النورین ست و علی هذا القیاس
من امثال القرابة و القربة فی افاضل الناس و بالجمله ازین بیان صاف دور از اعتساف
کالشمس علی رابعة النهار روشن و آشکار شد که در فضائل اجادیه و فواضل تعدادیه هم حضرات ثلثه را بر
جناب رابع فضیلت و فوقیت حاصل ست و هذا هو المطلوب و ان شق علی المفضل المشتوق الجیوب فیا اولی الالباب
و یا ایها الاحباب تفکروا و علی تحقیقنا هذا اشکروا و ان شکرتم لازیدنکم و بعد ذلک الذین سعوا فی
آیاتنا معاجزین فاولئک اصحاب الجحیم حالا باقی نماند سینه با تفصیلیان را گفتگوی و نه گفتگوی
ایشان را روئی مگر آنکه در نظر بعضی ظاهر بینان بیمغز که بلباس اهل سنت در آیند و بنابر رفع خجالت خود تهمت
نصب و خروج نمایند لیکن چه اندیشه اینجا حساب پاک ست از محاسبه چه باک در مقابل خصیم این قسم الزام رسم
قدیم ست و الا سوگند بخدای علیم و انه لقسم لو تعلمون عظیم که عقیده نقیده من فقیر سراپا تقصیر
ایمان بنصوص و اذعان باین منصوص ست که پیغمبر را ستگوتر سیفرماید احبوا الله لما تغذیکم من نعمه
و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی لا یحب علیا منافق و لا یبغضه مومن من اطاع
علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی و خود از آنجناب ولایت مآب مرویست که آکاه
و یهلک فی محب مطر لیس فی و مبغض مفتر یحمله شنانی آینده اگر زبان اهل زبان
بگوید سلامت نرسم من خود چه کسم

نظم

قیل ان الاله ذو ولد | قیل ان الرسول قد کهنا
ما نجی الله و الرسول معا | من لسان الوری فکیف انا

و انا العبد المنتشر الافواه و المشتهر
علی الالسنة و الافواه بحیث لا یحتاج الی تصریح اسمه و مسماه و تشریح القابه

وكنا حصل له متمناه ووصل الى متبغاه حررت هذه السطور
فى رق منشر حين ما كنت نزيلا بجلكتة ثم رحيلا منه بلا مهلة
الى اللكهنو البتة بأبهاء من لا محيص منه قبل التحرير ولا رخيص عنه الا
بعد التسطير وهو الكريم الاعظم والمعظم الافخم الذى يلوح من كفه
لوح الفتح والفتوح لا زالت يداه باسطة باشاعة النعم وما برحت
مناه قاسطة الى اذاعة الكرم وقد اتفق الافتتاح بهذه الاسطر
فى السفر والاختتام فى اخر الصفر الذى منتهاه اول الربيعين
سنة تسع وثمانين بعد الالف والمائتين من هجرة
رسول الثقلين من مكة الى المدينة اللتين تدعان
بالحرمين الشريفين زادهما الله شرفا ما دام
ينطق بالشهادتين وعلى ساكن اوليهما حيا
وراقد ثانيتهما ميتا الصلوة والسلام
الاتمان الاكملان بهما ينال
بالمغفرة والرضوان فبأى الاء
ربكما تكذبان ايها الثقلان
اللذان احدهما نحن
معاشر الانس وثانيهما
انفس الجان
والعاقبة للمتقين
واخر دعوانا
ان الحمد
لله رب
العالمين